

و هنوز هیچ رسانه ای
درک تشخیص مشکل
اصلی ایران را ندارد
که فقط اسلام است

پیداری

ماهنامه ی شماره ی ۱۴۰ کانون خردمداری ایرانیان
سال بیست و سوم - شهریور ماه ۲۵۸۲ ایرانی - ۱۴۰۲ عربی

از ۲۳ سال پیش که
نوشتیم اسلام ضد بشر
است هیچ رسانه ای
با ما همراه نشد

آیا ما عوض شده ایم که این بار اوضاع عوض شود

تغییر روزگار تلخ ایران بدون تلاش همگانی
ممکن نیست

آزادی خود به خود و بدون حرکت بدست نمی آید
آیا هنوز می خواهیم بنشینیم فقط جنازه های
جدید را شماره کنیم؟

انتهای حماقت انسان کجاست؟

مرد و زنی فقیر که هرگز صاحب فرزند نمی شدند، نوزادی را در حالی که در
سبیدی بر روی رود نیل مصر شناور بود می بینند و تصمیم به پرورش او
می گیرند و نام او را «سینوهه» می گذارند.
سینوهه بزرگ می شود و به کشورهای گوناگونی مانند بابل سفر می کند و
در بازگشت به مصر به عنوان پزشک فرعون پادشاه

مانده در رویه ۳

موضوع شرم آور روز

بی شرف ها چه گندی زدند

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می کنند،
چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند.

آخوندهای بی شرف چهل و چند سال است جوانان ما را

مانده در رویه ۲

بی شرف ها چه گندی زدند

مانده از رویه ی نخست

به خاطر بوسیدن نامزد خود در پارک و بیابان شلاق می زنند، در حالی که خودشان شب و روز در حجره های بدنام و خلوت خود اکثراً به عمل مذموم لواط بین خودشان و یا با خردسالان و نوجوانان مشغول هستند.

چند هفته ای می باشد که تمامی سایت ها و شبکه های مجازی به اعمال لواط گسترده بین آخوندهای پیر و جوان پرداخته و فیلم های مشمئز کننده ای از آن ها را منتشر کرده اند. در فیلمی آخوندی را نشان می داد که باسگ این عمل را انجام می دهد.

آخوندها چون لواط را یک حلال اسلامی می دانند که در قرآن هم منع نگردیده بلکه آن را با یک سابقه دینی ذکر شده مذموم نمی دانند و از انجام آن خجالت هم نمی کشند. به طوری که در همین افشاگری های مردمی حتی یک آخوند مجتهد قدیمی و یا خود خامنه ای حرفی نزدند و اظهار تاسفی نکردند، همانطور که در مورد سعید طوسی بچه باز مشهور بیت خامنه ای صدای کسی در نیامد و بلافاصله به بیت رهبری برای آموزش نوه های رهبر برگشت و به شکایت های بچه های مورد تجاوز قرار گرفته ترتیب اثری داده نشد.

آیه های مربوط به غلام بچه ها در قرآن را قبلاً در بیداری چند بار نوشته ایم. یک هزار و چهارصد سال پیش خود پیامبر اسلام در بسیاری از آیات قرآن از نام «غلام» به عنوان مایملک مسلمانان یاد کرده است. و طبق احادیث فراوان منتسب به پیامبر و ائمه، آن ها به مناسبت های گوناگون به یکدیگر غلام هدیه می کردند. در آن زمان ها غلامان خوش صورت به عنوان یک موهبت و یک پاداش ارزشمند به مومنین تلقی شده به طوری که پیامبر خودش از قول الله وعده می دهد چنانچه ایمان بیاورید در بهشت «غلامان سفید روی» به هر تعداد که بخواهید در اختیار شما خواهند بود. لازم به توضیح نیست که با عنایت به اینکه ارزش زن در اسلام در مقایسه با مردان به اندازه یک بیضه مرد ارزش گذاری می شود. لذا تمامی وعده های بهشت توسط الله و پیامبرش بر مبنای لذت مردان طراحی شده است و از این رو فرضیه غلامان بهشتی برای زنان کاملاً منتفی است. ضمن این که مجازات حد و شلاق در قرآن فقط برای عمل «زنا» منظور گردیده و در هیچ کجای قرآن مجازاتی برای لواط ذکر نشده است. عمل لواط در دین اسلام نوعی جایزه اضافی است برای مردان خدا!

هزار و سیصد سال پیش در زمان حکومت امویان به تاسی از فرهنگ قرآنی به کرات از استفاده جنسی از غلامان در دربار خلیفه و سران حکومت برمی خوریم. امویان پیشگامان ایجاد «حرم غلامان» به جای «حرم کنیزان» بودند. در اندرونی حرم خلفا، تا یک صد غلام زیباروی از ایران، سوریه، مصر، شمال عراق و اروپا نگهداری می شدند که وظیفه ی

پذیرایی در مهمانی ها و نیز خدمت رسانی در خوابگاه امرا و بزرگان را به عهده داشتند.

این غلامان همگی در سن کودکی تا نوجوانی ۸ تا ۱۴ سالگی بودند که به محض ورود به «حرم» اخته می شدند تا از زایل شدن لطافت صورت و بدن و نرمی صدا به علت بلوغ جنسی جلوگیری نمایند!

هزار سال پیش حکومت سامانیان و غزنویان که مسلمان شده بودند داشتن غلام را به عنوان فاکتور احترام آور به حساب می آوردند و هم خوابگی با غلامان یک امر عادی به شمار می آمد. داستان های سلطان محمود غزنوی مسلمان و غلام محبوبش ایاز زبانزد تاریخ است.

هفتصد سال پیش امپراطوری عثمانی به عنوان نماد قدرت، عظمت و توانمندی اسلام به مدت چهارصد سال بر بخش وسیعی از آسیا و اروپا حکمرانی نمود. این حکومت تمامی مرزهای «ارتباط جنسی با کودکان و لواط» را درنوردید و جلو افتاد. به گونه ای که «پرورش غلام» به صورت یک شغل بسیار پول ساز و مهم در تمامی ایالت های تحت حاکمیت در اروپا درآمد.

والیان حکومت مسلمان عثمانی پسر بچه های کم سن و سال را از اقوام مختلف اروپا (بلغارها، اسلاوها، اهالی کُرت و یونان و قبرس) انتخاب کرده و پس از اخته کردن و پرورش در مراکز تربیت غلام بچه ها به نقاط مختلف به ویژه بازارهای انتاکیه و استانبول می فرستادند.

در تمامی سریال های تاریخی ترکیه از جمله «حریم سلطان» که چند سال پیش نمایش داده می شد به این موارد به وضوح اشاره می شود.

در کتاب های «کازانتزاکیس» به تکرار استفاده جنسی از پسران نوجوان به عنوان یک موضوع کاملاً عادی در جامعه اسلامی اشاره گردیده است. چهارصد سال پیش حکومت صفویان در امر غلامبارگی و لواط نسخه ایرانی حکومت عثمانی شدند. این امر در پایان حکومت صفویان و توسعه و تبلیغ وسیع شیعه گری به گونه ای مورد توجه قرار گرفت که در زمان حمله علی محمد افغان به اصفهان، ۱۳۰۰ غلام از غلامخانه حکومتی (شاه سلطان حسین) به عنوان برده بین سرداران علی محمد افغان تقسیم شد!

سیصد سال پیش در حکومت قاجار، سلاطین قاجاریه با تاسی از حکومت های پیشین شیعی، در کنار حرم خانه زنان به استفاده گسترده از غلامان اخته شده جهت استفاده دوگانه در حرم خانه زنان و خدمت رسانی جنسی به مردان دربار بهره می گرفتند.

کتاب های «دختر رعیت» نوشته م. به آذین و «محنت» نوشته مسعود زرگر در قالب رمان، به بیان وقایع مرتبط با کودکان و نوجوانان اخته شده در دربار قاجار می پردازند. پس از هزار و چند صد سال در زمان حکومت رضا شاه و فرزندش برای نخستین بار حرم خانه های زنانه و غلام پروری برچیده و مذموم شناخته شدند.

از صد و پنجاه سال پیش، در حوزه های علمیه در

انتهای حماقت انسان کجاست؟

مانده از رویه ی نخست

مصر به کار مشغول می شود. پس از قرن ها یک نویسنده هلندی داستان زندگی او را نوشته و سینه‌وه را معرفی کرده است که شباهت فکری زیادی با ما ملت علاقمند به دین دارد.

سینه‌وه شبی را به مستی کنار رود نیل به خواب می رود، صبح یکی از برده های مصر را که گوش ها و بینی اش را به نشانه بردگی بریده بودند بالای سر خودش می بیند، در ابتدا می ترسد، اما وقتی به بی آزار بودن او پی می برد به سخنان او گوش می دهد.

برده بینی بریده از سینه‌وه خواهش می کند با او سر قبر یکی از بزرگان معروف مصر بیاید و جملاتی را که روی قبر آن مرد نوشته شده برای او بخواند چون برده سواد خواندن نداشته است.

سینه‌وه از برده می پرسد چرا می خواهد سرنوشت این شخص را بداند که روی قبرش چه نوشته اند. برده پاسخ می دهد، سال ها پیش من انسان خوشبخت و آزادی بودم، همسر زیبا و دختر جوانی داشتم.

مزرعه پر برکت اما کوچک من در کنار زمین های یکی از اشراف بود. روزی صاحب این قبر با پرداخت رشوه به ماموران فرعون زمین های مرا گرفت و به نام خودش ثبت کرد و مقابل چشمانم به همسر و دخترم تجاوز کرد (بالایی که همین امروزها جمهوری اسلامی سر مردم ما می آورد و بسیاری از همین مردم همچنان مقلد و علاقمند آخوندهای بی شرف هستند و پای منابر آن ها می نشینند و بر سر می کوبند) و بعد از اینکه گوش ها و بینی مرا برید و مرا برای کار اجباری به معدن فرستاد، سال های سال از دختر و همسرم بهره برداری کرد و آن ها را به عنوان خدمتکار و کنیز فروخت و الان هیچ از سرنوشت آن ها اطلاعی ندارم. مدتی است شنیده ام آن شخص ظالم مرده است و برای همین آمده ام ببینم خدایان روی قبر او چه نوشته اند. گویا در آن زمان مردم بی سواد فکر می کردند خدایان در مورد هر کسی روی قبرشان چیزی می نویسند.

سینه‌وه با آن برده به شهر مردگان «گورستان» می رود و نوشته روی قبر آن شخصیت معروف را چنین می خواند. «او انسان شریف و درستکاری بود که همواره در زندگی اش به مستمندان کمک می کرد و ناموس مردم از دست او آرامش داشت، او زمین های خود را به فقرا می بخشید و هرگاه کسی مالی را مفقود می نمود او از مال خودش ضرر آن شخص را جبران می کرد و او اکنون نزد خدای بزرگ مصر (آمون) است و به سعادت ابدی رسیده است!

در این هنگام برده شروع به گریه می کند و می گوید «آیا او چنین انسان درستکار و شریفی بود و من نمی دانستم» درود خدایان بر او باد... ای خدای بزرگ ای «آمون» مرا به خاطر افکار پلیدی که در مورد این شخص شریف داشتم ببخش.

سینه‌وه با تعجب از برده می پرسد چرا علیرغم آن همه ظلمی که این مرد بر تو روا داشته باز هم فکر می کنی او انسان خوب و درستکاری بوده است.

و برده این جمله را می گوید «وقتی خدایان بر قبر او این گونه نوشته اند، من حقیر چگونه می توانم باور نکنم و خلاف آن را بگویم!»
سینه‌وه بعدها در یادداشت هایش وقتی به این داستان اشاره می کند می نویسد، آنجا بود که پی بردم حماقت نوع بشر انتها ندارد و در هر دوره می توان از نادانی و خرافه پرستی مردم بهره گرفت و به ستم کردن و خلاف نمودن و سوءاستفاده ادامه داد. مردمانی که خودشان فکر نمی کنند و به سخن هر کسی گوش می دهند و باور می کنند، سیه روزگاری هایشان پایان نمی گیرد.

ب- تیموری

این بساط فریب را جمع کنید

برای ما دیگر از محرم و صفر نگوئید

ما مهر و آبان داریم، خونبارتر

دیگر از کربلا نگوئید، ما سمنندج و بلوچستان داریم، حق گو تر و شجاع تر

دیگر از زینب و فاطمه نگوئید

ما مهسا و نیکا... داریم، منز تر و بی گناه تر

دیگر از حسین و ۷۲ تن نگوئید

ما مجید رضا رهنورد و نوید افکاری و

هزاران نازنین تر از حسین و عباس کشته داده ایم

دیگر از شمر و یزید نگوئید ما یزید زمان و

جمهوری اسلامی داریم وحشتی تر

جمع کنید این بساط دروغین محرم و صفر را

عراقی ها با پورشه به صیغه خانه های

ایران می آیند. ایرانی ها با پای

برهنه به زیارت گور عرب ها به عراق

می روند. عقل که نیست جان در

عذاب است!

برگردان محمد خوارزمی

دین دار که نواندیش نمی شود

عده ای به ظاهر ایرانی که بیشترشان عمری را بیپوده سپری کرده و کهنسال یا نزدیک به کهنسالی هستند چند سالی است خود را نواندیش دینی معرفی می کنند، تعداد کل شان که رسماً خود را نواندیش دینی می نامند زیاد نیست، شاید در بیرون و درون ایران به دویست نفر هم نرسند. اما همین تعداد کم، زیاد حرف می زنند و مردم ساده دل ایران را به گمراهی می کشانند چون فکر می کنند این هاسخن شان درست است. در حالی که زیان این جماعت کوچک به ایران و جوانان ایرانی بیشتر از آسیب های یک جنگ اتمی است. نام تعدادی از آن ها را می نویسیم و آن ها را به راه راست و انسانی بدور از خرافات دینی فرامی خوانیم. افراد متشخص این گروه عبارتند از حسن یوسفی اشکوری، هاشم آقاچری، محمد جواد اکبرین، میثم بادامچی، عبدالعلی بازرگان (زبان باز قهار)، رضا بهشتی معز، احمد علوی، رضا علیجانی، سروش دباغ (سفسطه گر حراف) یاسر میردامادی، صدیقه وسمقی، حسین کمالی، علی طهماسبی، حسن فرشتیان، داریوش محمدپور، مهدی ممکن، محسن کدیور، محسن آرمین. صادق نمازی خواه و یارانش در بنیاد و خرافات کده به ظاهر ایمان به انتقاد یک جوان دانشگاهی به یکی از همین به اصطلاح نواندیشان دینی بنگرید.

سام هریس

نامه ای به امت مسیحی

این ما انسان ها هستیم که تصمیم می گیریم چه چیزی در کتاب انجیل خوب است. ما قوانین طلایی او را میخوانیم و تشخیص می دهیم که این کتاب مجموعه درخشانی است از چکیده زیادی از اصول اخلاقی. اما بعداً ما در همین کتاب خوب برمی خوریم به تعالیم دیگر خدا، تعالیم زشتی درباره اخلاقیات، مثلاً در سفر تثبیه باب بیست و دوم ۲۱-۱۳ می گوید:

اگر مردی در شب عروسی کشف کند همسرش باکره نیست باید او را در درگاه خانه پدرش سنگسار کند!
(عجیب است که نکته که پدرش را هم همراه دخترش زنده زنده درگوری چال کند).

اگر ما انسان ها متمدن هستیم، این را باید به عنوان یک دیوانگی زشت غیر قابل تصور مردود بدانیم.

برای این کار ما باید از ادراک مستقیم خود یاری بگیریم.

اعتقاد به این که کتاب مقدس کلام خداست در این باره هیچ کمکی به ما نمی کند. انتخاب ما یک انتخاب ساده است. ما یا می توانیم درباره اخلاقیات قرن بیست و یکم گفتگو کنیم و یا می توانیم خودمان را محدود به گفت وگوهای قرن اول که در انجیل ثبت است نماییم. چه دلیلی دارد که کسی راه دوم را برگزیند.

توضیح المسائل خمینی

مسئله ۲۰۹۳

کسی که می خواهد زن برادرش به او محرم شود می تواند نوزادی شیرخواره مثلاً دو روزه را به عقد خود درآورد و سپس زن برادرش به آن بچه شیر دهد، در این صورت زن برادرش به او محرم می شود.

ح - خواجه

اسلام کوهی است
۴۰۰ ساله و بدون حرکت
با غارهایی تاریک و بی
انتها که هیچ راهی به
روشنایی ندارد.

اورینا فالاجی

کوروش سلیمانی

فیروز نادری - دانشمند ایرانی

اگر و مگرهای دین یهود

داستان موسی

به روایت تورات پس از آمدن یعقوب و پسرانش به مصر، نسل آن ها بارور می شود (این بار خدا به وعده اش عمل می کند) و زاد و ولد قوم یهود به حدی می رسد که گوی سبقت را از مصری ها می ربایند. فرعون مصر برای حل این مشکل از قابله ها می خواهد اگر از قوم بنی اسرائیل پسری به دنیا آمد او را سر به نیست کنند. یک قابله دلسوز نوزادی را که بعدها می شود موسی به جای کشتن درون سبدی گذارده به رودخانه می اندازد و این نوزاد به طور تصادفی سر از بارگاه خود فرعون در می آورد و نوزاد را بدون این که بدانند از قوم بنی اسرائیل است در بارگاه فرعون بزرگ می کنند. می گویند روزی که هنوز موسی سه چهار ساله بود در حال بازی و بازیگوشی تاج فرعون را از سرش برمی دارد و سر خودش می گذارد. درباریان خرافاتی رنگ از رویشان می پرد و ستاره شناسان و منجمان پیش بینی می کنند که این پسرک فنقلی روزی تاج و تخت مصر را تصاحب خواهد کرد. فرعون هم با شنیدن حدس منجم ها تصمیم می گیرد این جانشین ناخواسته را از میان بردارد. در اینجا خدا وارد ماجرا می شود و برای نجات پیامبر آینده اش و این که به فرعون ثابت کند پیش بینی فال بین ها و منجمان بی اساس است موسی را وادار می کند که تکه ذغالی سرخ را از بخاری بردارد و در دهانش بگذارد تا به فرعون ثابت شود این طفل بیگناه عقلش نمی رسیده که تاج او را بر سر خودش گذاشته است و خطری از سوی او برای فرعون نیست.

فرعون هم گول این ترفند خدا را می خورد و از خیر کشتن طفل می گذرد ولی موسی به خاطر به دهان گرفتن آتش الکن می شود و پروردگار دانا و توانا فکر همه چیز را کرده بود به جز این که ممکن است پیامبر آینده اش در اثر گرفتن آتش در دهان الکن و ناقص شود.

پرسش این است که چرا خداوند پیش بینی الکن شدن بچه ای را که قرار بوده پیامبر او شود نکرده بود؟ و چرا از توانایی های خودش برای سالم کردن پیامبر آتی بهره نگرفته است.

چه منظره غم انگیزی است، تماشای

مردمی که منتظرند خدا همه ی

کارها را درست کند. خوزه - سلا

نظر او راجع به دین و خدا

فیروز نادری دانشمند نامدار ایرانی که سال های زیادی در سازمان ناسای آمریکا کار می کرد و ستاره ای را در کهکشان به نام او کرده اند متأسفانه در اثر سانحه ای نابهنگام جان خود را از دست داد. چندی پیش در مصاحبه ای تلویزیونی نظر او را در مورد دین و خدا پرسیدند. خلاصه گفتار او چنین بود:

من اصولاً به مذهب باور ندارم، هیچ نوعش، به خاطر این که دین یک وسیله ای می شود که شما یهودی باشید، من مسلمان باشم، دیگری مسیحی باشد و آن دیگری بهائی یعنی دین باعث جدایی همه انسان ها از همدیگر می شود. خدا هم آن طور که در مذاهب تعریف شده، زمین را آفریده، جهنمی و بهشتی وجود دارد به آن ها هم عقیده ندارم.

موقعی که آدم هاسن شان به سن من می رسد (۷۷ سال داشت) دلشان می خواهد زندگی پس از مرگ هم ادامه داشته باشد. آنچه که علم به ما می گوید این نیست، ما از ذرات و مولکول های موجود در دنیا به وجود آمده ایم و پس از مرگ هم به همان ذرات می پیوندیم مثل این که چراغ روشن بود چراغ خاموش شد. حس خوبی نیست متأسفانه بسیاری از باورها به خاطر آرامش دادن به این وضع است و گرنه حقیقتی در آن باورها نیست.

علم یک مقداری از به وجود آمدن انسان را جواب دارد نه همه اش را در حقیقت ما از جهان آمدیم و به جهان برمی گردیم.

غلام یعنی چه؟

هرگز اعراب نام غلام را روی فرزندان خود نمی گذارند، چون غلام در عربی یعنی بهره ور جنسی!

غلام از ریشه غَلَم است که معنایش بهره ور جنسی است و اعراب از نوجوان ها سوء استفاده های جنسی می کردند و ما هم به اشتباه از آغاز معنای غلام را نوکر ترجمه کرده بودیم، در حالی که در زبان عربی نوکر را خادم می نامند.

غلام و کنیز در عربی هم سطح و هم طراز هستند. غلام حسین، غلام رضا، غلام علی، غلام عباس همه نام هایی هستند که ما در ایران ساخته و استفاده می کنیم و اعراب نامی با پیشوند غلام ندارند چون آن ها معنی زشت غلام را خوب می دانند و از آن استفاده نمی کنند.

سکولاریسم در نخستین کشور اسلامی

امروزه همه جا به ویژه در بین اپوزسیون ایرانی «سکولاریسم» یکی از روش های حکومتی برای آینده ایران پیشنهاد می شود. در این نوشته شرح حال زندگی بزرگترین و شاید نخستین رهبر «سکولار» در جهان اسلام را مروری می کنیم تا ارزش آن مرد بزرگ را که در همسایگی کشور ما بوده است بیشتر بدانیم که متاسفانه پس از نزدیک به صد و بیست سال امروز فرد متحجری مانند اردوغان تلاش می کند مردم همان کشور سکولار شده را به سوی اسلامی شدن برگرداند. با این مقدمه دانستید که منظور کیست و چه کشوری است:

شخص مذکور در سال ۱۸۸۱ یعنی ۱۴۲ سال پیش در یونان از یک پدر ترک و مادر یونانی در شمال یونان کنونی که در آن زمان به اشغال امپراطوری عثمانی درآمده بود در خانواده ای از طبقه متوسط به دنیا آمد و نام او را «مصطفی» نامیدند. بعدها آموزگار مدرسه به او لقب «کمال» را داد. پدرش علی رضا کارمند دولت عثمانی که او هم زاده شهر «سالونیک» یونان امروزی بود. مادر او هم از یک جامعه کشاورز در همان شهر سالونیک بود که نوشته اند بین پدر و مادر او اختلاف مذهبی و نظری وجود داشته که همین موضوع بر سرنوشت و اندیشه مصطفی بسیار تاثیرگذار بوده است.

مصطفی پس از پایان مدرسه وارد ارتش عثمانی شد و به همراه گروهی از افسران ترک که ترکان جوان نامیده می شدند پایه های اصلاحات را در ارتش باعث شد. او در جبهه های متعددی با انگلیسی ها و متفقین در جنگ جهانی اول جنگید و سپس در جبهه روس نبرد کرد. ولی در نهایت شکست امپراطوری عثمانی در جنگ جهانی اول منجر به اشغال سرزمین های این امپراتوری توسط متفقین شد و متفقین کل قلمرو بزرگ عثمانی را بین خود تقسیم کردند تا طی مراحل امپراطوری عثمانی به جمهوری ترکیه تبدیل شد و مصطفی کمال که بعدها به او لقب آتاتورک دادند به نخستین ریاست جمهوری ترکیه رسید. از هوشمندی و توانایی های آتاتورک همین بس که هیتلر در مورد او گفته: موسولینی شاگرد اول و من شاگرد دوم آتاتورک هستیم. هیتلر او را ستاره ای در تاریکی و خالق درخشان ترکیه جدید می نامد.

از جمله کارهای درخشان آتاتورک عبارتند:

خلافت عثمانی را سرنگون کرد- شریعت اسلام را ملغی نمود- زن و مرد در ارث و حقوق اجتماعی مساوی شدند- ترک ها را از انجام مراسم حج عمره منع کرد- زبان عربی را در مدارس و ادارات ممنوع کرد- پخش اذان را در مساجد تحریم کرد- حجاب را در ترکیه منع کرد- مصطفی را از نام خودش حذف کرد- بزرگداشت اعیاد فطر و قربان را لغو کرد- یکشنبه را

به جای جمعه تعطیل پایان هفته نامید- حروف عربی را از زبان ترکی حذف کرد. هنگام عهده دار شدن مناصب مهم سوگند «به نام الله» را حذف به جایش سوگند «به نام شرف» را جایگزین نمود- صدها تن از علما و فقها را که با او به مخالفت برخاستند گرفت و اعدام کرد- القاب مذهبی حاجی، شیخ، ملا، و پاشا را نیز حذف نمود، عبا و عمامه را اجباراً حذف کرد- پرداخت به این افراد را ممنوع نمود- پیش از مرگ وصیت کرد از خواندن نماز میت بر کالبدش خودداری کنند- در سال ۱۹۲۳ درست یکصد سال پیش در مجلس ترکیه گفت ما اکنون در قرن بیستم و عصر صنعت هستیم و نمی توانیم پیرو کتابی (قرآن) باشیم که از گاو، انجیر، عسل، زیتون، و حوری و غلمان حرف می زند.

این مرد بزرگ که تا حدود زیادی مدل و نمونه ای برای پادشاهان پهلوی به ویژه رضاشاه گردید خالق حکومت سکولار در میان کشورهای اسلامی می باشد. روانش شاد. (بیداری- به نظر ما زادگاه او یونان، هر چند که آن زمان در اختیار عثمانی ها بود از یک طرف، مادرش هم در همان یونان قدیم زاده شده بود از سوی دیگر، در متفاوت بودن او با رهبران و فرماندهان دیگر ترکیه که در خاک ترکیه فعلی زاده شده بودند بی تاثیر نبوده است).

مرد و آناهید

اسلام دشمن زیبایی است

هر اندازه که زیبایی شادی آفرین است زشتی و سرپوش گذاشتن بر زیبایی ها غم آور می باشد.

حجاب و پوشاندن زیبایی های زنان نشان از ایمان پسمانده و پلیدی دارد که در احکام آن زندگی شاد انسان لگدمال می شود. زیرا حجاب انگیزه خودآرایی را در زنان سرکوب می کند و درنده خویی را در مردان برمی انگیزد.

پوشاک سیاه اسلامی، ننگ دیدگاه فرومایگانی است بیمار. این فرومایگان از آزرده و رنجاندن و زدن زنان سرمست می شوند.

در لجنزار این دزدان تنها تن زنان برای خرید و فروش آزاد است. خریدار مردی است که برای رفع شهوت و هم خوابگی مزد (مهریه) می پردازد و فروشنده (پدر) دخترش را برای عمل نکاح واگذار می کند. پذیرفتن حجاب با هر نام و با هر شیوه ای، چه آن را اختیاری و چه آن را اجباری بنامیم، پذیرفتن حاکمیت بندگان نرینه بر زنان است.

در جامعه ی زورمندان مردانه، حجاب اختیاری هم سخنی است فریبنده و ضد زن، و برای سروری کردن مردان بر زنان برنامه ریزی شده است.

سخنی با عبدالکریم سروش از یک جوان آگاه امروزی

آقای پرفسور مسلمان، شما باد کاشتید، و الان وقتش است که طوفان درو کنید، وقتش است که مسئولیت و سهم خودتان را از وضع کنونی کشور بپذیرید. من ندیدم شما حتا یک بار عذرخواهی کنید به خاطر کارهای نادرستی که به حکم آقای خمینی در دهه اول انقلاب در دانشگاه های ایران کردید. شما مفصل راجع به خمینی صحبت کردید که با سوادترین و با علم ترین رهبر کشور از ابتدای تاریخ بود تا امروز!

مغالطاتی انجام دادید در همین متن یک ساعته که از خمینی تعریف کردید. عجیب و غریب بود از کسی که خودش را می گوید فیلسوف. فرمودید که کسی آن همه نماز شب می خواند نتیجه اش شد استبداد، وای به حال کسی که نماز شب نمی خواند. این مغالطات از کجا درآمده. شما دارید راجع به حاکمی صحبت می کنید که در عرصه سیاسی بی سواد بود، در عرصه اقتصادی بی سواد بود، در عرصه کشورداری بی سواد بود. بلایی که شخص شخیص شما با حکم مستقیم خمینی، همین رهبر فرازنه عالم تان در دهه اول انقلاب بر سر دانشگاه های کشور آوردید را ابلیس از آن بالا می آمد پائین نمی توانست بیاورد، یک بار هم عذرخواهی نکردید. وقتی هم شما را نقد کردند، افاضات فرمودید که انقلاب فرهنگی، دانشگاه ها را خودجوش بست و ستاد انقلاب فرهنگی برای این به وجود آمد که ما برویم دانشگاه ها را باز کنیم! و ما رفتیم باز کردیم، ولی چطور آقا جان؟ با اخراج هر استاد و دانشجویی که به مبانی اسلامی معتقد نبود، با هدف وحدت حوزه و دانشگاه و اجرای شریعت اسلامی در دانشگاه ها، شما باعث شدید بسیاری از فرهیختگان از ایران فرار کنند. شخص شخیص شما در صدر هیئت ستاد انقلاب فرهنگی این برنامه را به اجرا درآوردید. گزینش عقیدتی و سیاسی حاصل دستپخت شماست، حاصل کار شماست، به همین واسطه بود که تعداد مقالات علمی در نشریات معتبر علمی سقوط آزاد کرد. شما بدین طریق کمک کردید که دانشگاه ها باز شود. اگر امروز یک نفر بخواهد برود یک آموزشگاه موسیقی بزند داخل کشور اول باید برود گزینش بشود که آیا می داند که اول با کدام پا باید داخل دستشویی بشود یا نشود، این ها همه دستپخت ستاد انقلاب فرهنگی شماست. تمام اساتید دانشگاه را الک کردید که مبادا دچار تهاجم فرهنگی باشند یا نگاه غربی به علم و فرهنگ داشته باشند. و امروز در مرکز تفکر پست مدرن در غرب یعنی در آمریکا نشسته اید نسخه می پیچید برای ما نکنید این کار را برای خودتان خوب نیست.

برای همین است که من به مخاطبم عرض می کنم. این معجون

روشنفکر دینی، این عبارت پر تناقض، پارادوکسیکال، خیلی هم بی معنی است بسیار خطرناکتر است از رادیکالیسم مذهبی! چون ما اگر از چهار دهه پیش تا الان این دین حکومت را یک کادوپیچ خوشگل نمی کردند در قالب روشنفکری دینی مطرح کنند برای ما چهاردهه پیش با همان رادیکالیسم مذهبی پیش می آمدیم تا به امروز، خیلی زودتر از این فرایند سیاسی و نظام ایدئولوژیک رد می شدیم.

ساختاری که آقای سروش پس از چهار و نیم دهه به خودش جرات می دهد که بنشیند جلوی ما و به ما بگوید که انقلاب ما یک انقلاب پاک و مطهر بوده که با یک خونریزی خیلی قلیل به نتیجه رسید، خیلی قلیل آقای سروش؟ چند نفر در دهه شصت اعدام شدند، چند سد نفر در سالیان گذشته در خیابان ها به ضرب گلوله مستقیم به سر و به پا کشته شدند.

در سال ۵۷ پدران ما می دانستند چه نمی خواهند اما نمی دانستند چه می خواهند. فقط زیر میز زدند بدون اینکه به حکومت دین بر مردم فکر کنند و آن را بشناسند. ولی امروز مردم بواسطه رسانه هایی که شما فکر می کنید کسی حق ندارد به آن ها تکیه کند، چون حرف شما را تایید نمی کنند، رسانه ها یی که به دنبال سکولاریسم هستند و بواسطه همین رسانه مردم راه رصد کردن اتفاقات و تصمیم گیری در مورد آینده را تمامی پیدا کرده اند و دیگر اسیر حقه و خدعه هیچ شخص و هیچ سیاستمداری نخواهند شد.

تعداد زنان امروز ایران ۴۲ میلیون نفر است یعنی تعداد زنان امروز ایران از کل جمعیت بیش از انقلاب که ۳۶ میلیون نفر بودند بیشتر هستند! شما فرمودید سال ۵۷ مردم تحت تاثیر هیچ رسانه ای نبودند و خودجوش اعتراض کردند و آن هایی که امروز اعتراض می کنند تحت تاثیر رسانه ها هستند.

چکیده صحبت های شما فقط یک معنی دارد، یعنی معتقدید مردم امروز تحت تاثیر رسانه ها هستند که دارند اعتراض می کنند. یعنی این تبعیض عجیب و غریبی که به چهل و دو میلیون زن درون ایران دارد انجام می شود شما تحت تاثیر رسانه می دانید که آن ها دارند اعتراض می کنند! نه درد شما این نیست، درد شما این است که رسانه امروز مبلغ سکولاریسم و جدایی دین از حکومت است و شما باید بساط تفکر تان را جمع کنید درد شما این است.

در انتها چندین بار نظام سیاسی پهلوی را سفاک خواندید و به کشتارگره زدید. با توجه به زیست تجربه ۳۴ ساله خودم عرض می کنم. اگر نظام سابق فقط در سر، قلیلی از رذالت، قساوت، سفاقت و بلاهت ساختار سیاسی کنونی را داشت شما باید آرزوی آن انقلاب خود جوش تان را با خودتان به گور می بردید. اگر نظام سیاسی سابق دست به کشتاری مانند کشتار دهه شصت مراد شما یعنی آقای خمینی می زد، اگر دست به سرکوب های خونینی نظیر چیزی که امروز شاهدش هستیم می زد نظام سیاسی سابق هنوز بر سر کار بود.

بی شرف ها چه گندی زدند

مانده از رویه ۲

تمامی متون مجتهدین شیعه، لواط و ارتباط جنسی با کودکان با اسامی گوناگون از جمله «تفخیز» و «رواتی» مجاز شمرده شده و ثواب زیادی برای این اعمال شنیع ذکر کرده اند. در رساله های خمینی، بروجردی، بهجت و کتاب های حلیه المتفقین، سجار الافوار و مفاتیح الجنان، مملو از احادیث و روایات در مدح عمل لواط با کودکان است. (مسلمانان کلاهشان را بالاتر بگذارند!) رواج عمل لواط بین طلاب حوزه علمیه به عنوان یک لذت حلال خدادادی بیش از صد سال است که قدمت دارد. به گزارش وزارت بهداشت در سال ۱۳۵۳ از حوزه علمیه قم، اکثر طلاب تحت معاینه بیماری «ناتوانی کنترل دفع» به علت از بین رفتن ماهیچه های اسفنکترهای ارادی بر اثر دخول های مکرر مقعدی قرار گرفته اند. این قضیه کماکان و با همان شدت امروزه در حوزه های علمیه ساری و جاری است. واقعه فرار شبانه سلیمان منصور، طلبه جوان اندونزیایی از حوزه علمیه صفایی قم به علت انجام لواط گروهی با وی در سال ۱۳۸۵ بازتابی گسترده داشت که بر رواج لواط در بین طلاب مذهبی مهر تاکید می زند.

گزارشات متعدد از تجاوز قاریان قرآن سرشناس مانند حاج سعید طوسی و سکوت مطلق خامنه ای و سایر علما برگسترده گی امر لواط در دین اسلام و بین مذهب یون از یک سو و مباح بودن این موضوع در تفکرات آنان از سوی دیگر دلالت دارد.

حال با این پیشینه درخشان شیعیان علی در عمل کثیف لواط، به نظر شما که این روزها یکی پس از دیگری فیلم های آنان بدست مردم می افتد جای تعجب دارد؟

به یاد دارید آخوند فاسدی به نام گیلانی در تلویزیون، شبی به بینندگان برنامه اش خیلی راحت گفت، منتظر باشید هفته دیگر به بحث شیرین لواط می پردازم!! به این ترتیب باید گفت لواط یکی از ستون های محکم اسلام است. دین پست و سخیفی که یقه ایرانیان را گرفته و رهایشان نمی کند.

سخنی با عبدالکریم سروش

از یک جوان آگاه امروزی

مانده از رویه ۷

دیکتاتوری دیکتاتوری است بله ولی مردم امروز خیلی بهتر می دانند که دیکتاتوری مذهبی بسیار فاجعه بارتر از دیکتاتوری سکولار است. و خوشبختانه مردم به هیچ کدامشان تن نمی دهند. بنابراین امروز مردم

برخلاف شما در سال ۵۷، هم می دانند چه را نمی خواهند، هم می دانند بعدش چه را می خواهند. پس هم عرض حکایت سی و هشتم گلستان سعدی که امشب خواندید عرض می کنم آقای دکتر سروش، بی فضول شما هم کار برآید. نیازی به سخنرانی نیست، شما هم سه دهه، چهاردهه هر نظری داشتید دادید، هر بلایی خواستید سر این مردم آوردید، هر تلاشی برای حفظ یک حکومت ایدئولوژیک سیاسی با ایدئولوژی مذهبی کردید. و خوب دیگر مردم امروز مرض را فهمیده اند، نسخه اش را هم پیچیده اند. آرزوی اسلامیزه کردن تمام سطوح فردی و اجتماعی مردم را هم لطف کنید قاب کنید بزنید دیوار خانه تان در کالیفرنیا.

عجیب است، پس از ماجرای شرم آور لواط

آخوندها در گیلان و ماجرای معروف

«باجناق گیت» در حوزه های فیضیه، نه به

ساحت مقدس امام زمان آسیبی رسید،

نه قلب ایشان به درد آمد، نه خانواده

معظم شهدا که فقط به دنبال یخچال و

تلویزیون و کوپن مرغ و برنج هستند

اعتراضی کردند، نه گروه های فشار و آتش

به اختیار غلطی کردند و نه ملت همیشه در

صحنه اقدام به راهپیمایی کردند! فردا هم

حدیث پشت حدیث می آورند که عقد

باجناق با باجناق در آسمان ها بسته شده

است. این ها به راستی فاضلاب وقاحت اند

که ایران را اشغال کرده اند.

بابک بیداری

ابن مقفع که بود؟

تمامی متون اسلامی شیعه و رساله آن چنان گرفتار بدبختی های متعدد شده ایم که یادآوری نام بسیاری از قهرمانان از جان گذشته میهن مان را فرصت نمی شود و بدست فراموشی می رود. در مورد بسیاری گفتیم جز ابن مقفع نابغه ایرانی که نام اصلی اش روزبه پورداودیه است و به جرم ارتداد و زندیق او را قطعه قطعه کردند و در تنور انداخته سوزانده شد.

ابن مقفع در فیروزآباد فارس زاده شد، او در زمانی می زیست که ایرانیان در نبرد با عرب های متجاوز بودند. از او پرسیده می شود دین شما چیست؟ پاسخ می دهد «دین ما کشتن این عرب های متجاوز است». و بی هیچ تاویل درد خویش درمان نیافتم و روشن شد پای سخن اهل دین (اسلام) برهوا بُود.

بی دینی او از مطالعه باب برزویه طبیب بوده است. بعضی معتقدند ابن مقفع برای پیشرفت اندیشه های خود ظاهراً مسلمان می شود ولی در باطن کماکان زرتشتی باقی مانده بود.



چگونه طبیعت بما بفهماند خدا وجود ندارد

چرا فکر می کنید که

چرا فکر می کنید خدایی که پس از هزاران سال آفریقا را از قحطی و بدبختی نجات نداده، به شما کمک می کند تا کلید گم شده ماشین تان را پیدا کنید؟

چرا فکر می کنید خدایی که شش ملیون از بندگان خدا پرستش را که همه خدا خدا می کردند کمک نکرد که در کوره های آتش سوزانده نشوند می آید به دعای شما گوش دهد که از او درخواست سلامتی فرزند بیمار را داری؟ . خدایی که به واحسین و یا علی گفتن های آن ششصد نفری گوش نداد که درسینما رکس آبادان جزااله شدند و به نهیبی درهای سالن را به رویشان باز نکرد به نذر و نیاز شما توجه می کند که فرزند تان را در دانشگاه مورد علاقه اش قبول کند؟ هرکس چنین فکر می کند که خدا منتظر نشسته تا انسان گرسنه ای را سیر کند، تا به درد مادر دردمندی برسد، تا بیماری را شفا بدهد تا ملت سیاه روزگار شده ای را نجات دهد تردید نکنید آن بینوا مشکل عقلی و رفتاری فهم و درک دارد . افسانه ی خدا و شیطان و کتاب های آسمانی و پیامبران بی تردید ساخته همین انسانی است که عقلش پارسنگ ور می دارد . همه ی این بی خردی عهد حجر با آمدن هوش مصنوعی از میان خواهد رفت. اجداد ما از روی ترس و گول خوردن از شیادان فریب کار خدایان رنگارنگی را ساختند با این پندار که آن ساخته های غیر واقعی باعث شوند.

ما آسوده بخوابیم، غافل از این که آن خدایان دیو و دانی گشتند که خواب از سر همگان ربودند. فرزندان هوشیار امروز جهان به ویژه ایران آتش گرفته با خردمندی بسیار و فداکاری زیاد خدایان را به همراه دنبالچه های آن ها از سر زمین خود بیرون خواهند انداخت تا آیندگان شب هاسری آسوده به بستر . بگذارند و به جای آب بدنبال سراب نروند.

در دین اسلام زنی که با چند مرد

بخوابد فاحشه نامیده می شود.

و در همین دین اگر مردی با هر چند

زن که بخوابد می خوابد، فرستاده

خدا و پیامبر نامیده می شود.

عارف عبدالرئوف

سیاوش لشکری

داستان وحشتناک فرار من از ایران
قسمت دوم

اواسط دی ماه سال ۱۳۵۷ است تظاهرات هر روز بیشتر می شود و مردم جسور و جری تر می گردند. صدای گفتن مرگ بر شاه بلندتر و بلندتر می شود. شنیدیم شاه با هلیکوپتر روی شهر تهران رفته و ابعاد تظاهرات را دیده و ناراحت شده است. یکی از امرا در خاطراتش نوشته بود شنیدن مرگ بر شاه در روحیه پادشاه بسیار اثر ناگوار و در تصمیم گیری او در ترک ایران سهم بسزایی داشت. ضمناً می شنویم همین روزها سران چهار کشور آمریکا، انگلستان، آلمان، فرانسه برای موضوعاتی که از پیش تعیین شده بود در محل گوادلوپ فرانسه گرد هم می آیند. این دیدار در اصل، برای بحران های موجود، در ویتنام و کامبوج، آفریقای جنوبی و کودتا در افغانستان بود و تا شروع جلسات چهار روزه موضوع ایران جزو برنامه آن سال نبود که با حاد شدن وضع ایران در آن روزها ایران به لیست مورد بحث آن ها اضافه میشود یعنی این طور نبود که قبلاً برای ایران نقشه کشیده باشند. کل برنامه گوادلوپ با رفت و آمدشان چهار روز بود ۱۴ تا ۱۷ دی ماه ۵۷ که با ۲۲ بهمن فقط ۳۸ روز فاصله بود، در حالی که در ایران خود مردم با هیجان و شدت چنان تنور انقلاب را گرم کرده بودند که نیازی به تصمیم های آن چهار کشور نداشتند و اصلاً کسی آن روزها جلودار ملت انقلابی نبود، مردم حاضر بودند فرزندان خود را جلوی پای خمینی قربانی کنند و اگر خارجی ها می خواستند یا نمی خواستند انقلاب شود فرقی نمی کرد و در آن فرصت کوتاه از دست هیچ کس کاری ساخته نبود مگر اینکه آمریکا به پشتیبانی شاه در ایران از زمین و هوا نیرو پیاده میکرد که این هم خواب و خیالی بیش نبود به ویژه که از شاه بخاطر بهای نفت دلگیر هم بودند و اوضاع نیز به گونه ای بود که نمی توانستند برضد ملتی که رهبر خود را نمی خواستند عمل کنند، ضمن آن که برای هر اقدامی، بین خود غربی ها هم توافقی وجود نداشت. از همه این ها گذشته هیچ تظاهراتی هم به طرفداری از شاه در کل ایران دیده نمی شد و خارجی ها فکر میکردند پس همه ایرانیان خواهان سقوط رژیم می باشند و باید تسلیم اراده ملت ایران شوند که شاه را نمی خواهند، بودن شاه در ایران قوت دلی بود برای امثال من به ویژه که من یک کار ضد انقلابی هم کرده بودم و به شاه تولدش را تبریک گفته بودم و اگر او نبود حتماً مورد خشم انقلابی ها قرار می گرفتم.

در همین روزها بود که ناگهان خبر آمد فردا شاهنشاه برای استراحت مدتی کشور را ترک می کنند! این بدترین خبری بود که من در آن روزهای شلوغی کشور شنیدم و آینده برایم تیره و تار شد و فردای آن روز در ۲۶

دیماه شاه با چشمانی اشکبار کشور را ترک کرد و کسی در آن روز نمی توانست اتفاقات بعدی را پیش بینی کند. اوضاع برای من که یک ضد انقلاب شناخته می شدم خطرناک و سخت شد ولی هنوز بختیار با سرسختی مقاومت می کرد. گفته شد خمینی تصمیم گرفته پس از چهار ماه که در فرانسه بود و مردم را به شورش دعوت می کرد به ایران برگردد و این هم خبر خوبی نبود تا این که چند روز بعدش در ۱۲ بهمن در میان استقبال چند ملیون از هم میهنان ما هواپیمای ایرفرانس، او را پس از ۱۵ سال به ایران برگرداند ولی او با گفتن هیچ احساسی برای ایران ندارم خود را از همان روز نخست معرفی کرد، البته کسی به گفته او توجهی ننمود و مردم او را روی سرشان وارد کشور کردند خمینی بلافاصله دولت انقلابی به ریاست مهندس بازرگان را تشکیل داد و به جنگ زبانی با بختیار که هنوز نخست وزیر شاه بود پرداخت یک هفته ای کشور وضع آشفته داشت، هیچ کس نمی دانست سرنوشت ایران به کجا می کشد، روز هجده بهمن بختیار هم از ملت ایران خواست برای پشتیبانی از قانون اساسی به خیابان و استادیوم امجدیه بیایند جمعیتی که من هم در بین شان بودم خیلی کمتر از دسته های انقلابیون بود و در نتیجه با درگیری و قدرت نمایی یک طرفه، ما را تارومار و خود روهای مان را خرد کردند. یعنی ملت طوری عمل کرد که خارجی ها تصمیم خود را بسود خمینی گرفتند و متوجه شدند پشتیبانی از شاه دیگر دیر شده است. طرفداران شاه اگر در پاسخ بختیار بصورت ملیونی به خیابان می آمدند اوضاع شکل دیگری می گرفت که نیامدند و در خانه های خود نشستند به روز ۲۱ بهمن می رسیم هنوز کسی فکر نمی کند فردای آن روز انقلاب خواهد شد من در خانه تنها نشسته بودم به اخبار تلویزیون گوش می کردم همسر و فرزندانم را برده بودم منزل مادر همسر، ساعت ۹ شب بود که در منزل ما را زدند پرسیدم کیست پاسخ داد من راننده تیمسار ربیعی فرمانده نیروی هوایی هستم در را باز کردم گفت جناب سروان تیمسار ربیعی شما را احضار کرده! گفتم تیمسار ربیعی مرا نمی شناسد چگونه مرا احضار کرده.

راننده گفت عجله کنید تشریف بیاورید پایین داخل ماشین توضیح می دهم. ابتدا شک کردم نکند انقلابی هایی که مرا ضد انقلاب می شناسند نقشه ای برایم کشیده اند ولی رفتم پایین دیدم یک ون پر است از پرسنل نیروی هوایی که بعضی ها را می شناختم. همه شان از درجه داران و ستوان یاران قدیمی بودند تنها افسر در بین آن ها من بودم. یکی از آن ها که مرا می شناخت و فهمید من مطمئن نیستم کجا می رویم گفت تیمسار ربیعی در اطاق جنگ ستاد است به راننده خودش گفته برو اطراف خانه های سازمانی، هر منزلی را که چراغش روشن بود در بزن و پرسنل اش افسر یا درجه دار بود بیاورش اینجا کارشان دارم. کمی خیالم راحت شد که نقشه ای بر علیه من نیست.

پس از چند دقیقه رانندگی رسیدیم ستاد وارد اطاق جنگ شدیم تیمسار



اعلام همبستگی کنی».

به همان جهت فردایش خمینی با خیال راحت، فرمان حمله به پادگانها و کلانتری ها و مراکز حساس و ساختمان رادیو تلویزیون را داد و گفت حکومت نظامی را نادیده بگیرید و بدین شکل بود که انقلاب ارتجاعی اسلامی به آسانی به پیروزی رسید.

بعد ها فهمیدم تیمسار آذر برزین جزو جبهه ملی بوده و در تمام سال های خدمتش با بازرگان ارتباط داشته امشب هم تیمسار ربیعی را گمراه کرده تا اعلام همبستگی کنند، احتمالا این برنامه ها، از بی طرفی ارتش در ستاد بزرگ گرفته تا پیشنهاد اعلام همبستگی، همه نقشه های تیمسار آذر برزین بوده که پس از پیروزی انقلاب، فردای آن شب همه سران ارتش از جمله تیمسار ربیعی دستگیر شدند جز آذر برزین که بلافاصله ترفیع مقام گرفت و فرمانده نیروی هوایی آخوندها گردید. به این شکل او دستمزدش را نقد گرفت. فردایش ۲۲ بهمن مردم ابتدا ریختند اسلحه خانه های ارتش را به همراه کارخانه اسلحه سازی نزدیک میدان ژاله (قورخانه) و در جاهای دیگر کلانتری ها را خلع سلاح نمودند و بلافاصله هم اعدام ها را از وزیران دولت تا امرای ارتش در پشت بام خانه خمینی در مدرسه علوی خیابان ژاله شروع کردند و یکی از نخستین امرای ارتش که حتا به ترفند معاونش سپهبد آذر برزین با خمینی زودتر از همه اعلام همبستگی کرد همین سپهبد ربیعی فرمانده نیروی هوایی شاهنشاهی بود که اعدام شد. از ۹ نفری که در آن شب تاریخی جلوی تیمسار ربیعی در اطاق جنگ ایستادیم و سخنان او را شنیدیم سه نفرمان در آمریکا بطور اتفاقی همدیگر را دیدیم و از عجایب روزگار هر سه بدون داشتن برنامه قبلی در اورنج کانتی کالیفرنیا ساکن شدیم و سال ها با هم رفت و آمد می کردیم که یکی از ما روان شاد مهندس حسین فاتحی متخصص تعمیر موتور هواپیماهای شکاری بود که پارسال فوت کرد، دیگری سرهنگ پرویز سلطانی است که خوشبختانه در قید حیات هستند و آن شب در اطاق جنگ شاهد این ماجرا بود. (چند سال پیش که تیمسار آذر برزین زنده بود و در لس آنجلس بطور بسیار مرفه زندگی می کرد، و در مقابلش همسر شادروان تیمسار ربیعی که شوهرش اعدام شده بود در مسافت کمی با آذر برزین برای گذران زندگی و بزرگ کردن دو فرزند خردسالش سال ها اینجا و آنجا و فروشگاه ها بسختی کار می کرد، من کتابی نوشتم اشاره به تیمسار آذر برزین بنام «تیمسار شما چرا؟» به اشاره ی جمله تاریخی و معروف، «بروتوس توهم؟» که در کتاب من چندین افسر از همکاران خود آذر برزین با مقاله ها و تاییدهای خود بر سابقه این تیمسار، کتاب مرا با ارزش و مستند کردند).
حادثه ای که بالاخره برای من در هنگام خروج از فرودگاه مهرآباد اتفاق افتاد.

ادامه دارد

سپهبد ربیعی فرمانده نیروی هوایی شاهنشاهی با لباس خلبانی وسط اطاق دست به کمر ایستاده منتظر ما بود، با ما همه که ۹ نفر بودیم دست داد. پشت سر تیمسار ربیعی سپهبد آذر برزین معاون او نشسته و تلفنی با کسی مشغول گفتگو بود. تیمسار ربیعی بدون مقدمه گفت همان طور که می دانید سربازان و درجه داران نگهبان ستاد نیرو و اطاق جنگ و تقریبا همه پادگان را رها کرده و ترک خدمت کرده اند. نخست این که شما ها باید امشب اسلحه بگیرید از این اطاق جنگ و چند فروند هواپیمای این فرودگاه تا فردا حفاظت کنید و موضوع دوم این که بد نیست شما ها بدانید، وضع مملکت در کجا قرار دارد و امروز بر ما چه گذشت چون ممکن است ما فردا نباشیم دستکم شما از موضوع اطلاع داشته باشید.... امروز من و تیمسار آذر برزین «که هنوز پای تلفن مشغول گفتگو بود» به همراه سایر سران ارتش و نیروها به دیدار آقای بختیار نخست وزیر رفتیم و متاسفانه ما نظامی ها پس از ساعت ها گفتگو با آقای بختیار به توافقی نرسیدیم و پس از ترک نخست وزیری سران ارتش خودمان همگی برای مشورت به ستاد بزرگ رفتیم. پس از ساعت ها بحث بالاخره به پیشنهاد یکی از امرا، مجموعه ارتش تصمیم گرفتیم فردا ساعت ده بین دعوای خمینی و بختیار بی طرفی اعلام کنیم. چون بنظر ما آقای خمینی از امروز می خواهد این کشور را جمهوری کند و آقای بختیار ما کمزیم تا شش ماه دیگر همین کار را خواهد کرد. لذا پس از امضای اعلامیه بی طرفی ارتش که برای جلوگیری از خون ریزی بین مردم بود و فرار سربازان از خدمت، من و تیمسار آذر برزین دو ساعت پیش از ستاد ارتش بسوی نیروی هوایی آمدیم و در میان راه تیمسار آذر برزین بمن گفت، تیمسار من فکر می کنم حالا که مجموعه ارتش فردا اعلام بی طرفی می کند بهتر است ما به عنوان نیروی هوایی از همین امشب با دولت بازرگان و خمینی اعلام همبستگی کنیم. من هم فکر کردم شاید پیشنهاد خوبی باشد پذیرفتم و همانجا تیمسار آذر برزین وسط راه تلفنی پیدا کرد و به آقای خمینی و بازرگان ضمن این که اطلاع دادیم فردا ارتش اعلام بی طرفی خواهد کرد، گفتیم ما هم علاوه بر آن از هم اکنون با شما اعلام همبستگی می کنیم! در این لحظه بود که با شنیدن سخنان تیمسار ربیعی آه از نهاد من برآمد به خود گفتم حتما تیمسار آذر برزین پیشاپیش با بازرگان ارتباط داشته که شماره تلفن خانه محل اقامت خمینی و بازرگان را در جیب آماده داشته است و بدین ترتیب خیانتی صورت گرفته است که بعدا متوجه شدم حدس من درست بوده. آذر برزین به تیمسار ربیعی که افسر بی شیله پيله ای بود کک زده و او را میان راه قانع می کند با خمینی اعلام همبستگی کنند و خبر محرمانه بی طرفی ارتش را هم یک شب زودتر به دشمن تحویل دهند که این خود مصداق خیانت تیمسار آذر برزین به کشوری بود که هنوز در آن انقلاب نشده بود «اصولا شما نمی توانی اخبار محرمانه ارتش را به ستاد دشمن برسانی آن هم بدون اطلاع سایر فرماندهان ارتش و با دشمن

**خداوندا اگر هزار اسماعیل
هم داشته باشم، حاضر نمی
شوم حتایکی را در راه تو
قربانی کنم. خدایی که با
دیدن خون شتر و گوسفند در
حج و مراسم دینی دیگر به
شوق می آید خودِ خودِ شیطان
است که کتاب فرستاده. چنین
خدایی پرستیدنی نیست.
ح - خواجه**

بیداری

نشریه کانون خردمداری ایرانیان

**کدام ملتی بود که عکس آخوند
را در ماه دید؟**

کدام ملتی بود که ۴۵ سال کشور خود را بدست همان آخوند سپرد؟
کدام ملتی بود که دانست اشتباه کرده ولی بارها به همان آخوند رای
داد؟

کدام ملتی بود که از دست آخوند هم که فرار کرد، همان بساط را با
تاسیس سدها مسجد و تکیه و حسینیه و شب های احیاء و آوردن
آخوند و راه انداختن علم و کتل و سینه زنی و ... و در خارج
براه انداخت؟

و کدام ملتی است حالا که فهمیده آخوندها همه دزد و فاسد هستند
و مشکل زشت جنسی هم دارند، ولی هنوز پای منبر او می نشینند
و فرزندان نازنین خود را بدست این گرگ ها می سپارند که مزخرفات
قرآن را یادشان بدهند؟.

**بهترین راه به دست آوردن بیداری از راه پست است
858-320-0013 bidari2@Hotmail.com**

Prst Std
U.S. Postage
Paid
San Diego, CA
Permit No. 2129

BIDARI
P.O. Box 22777
San Diego CA 92192
U.S.A.